



روزبه حسینی

شرق: رضا شیرمرز از پژوهشگران حوزه تئاتر که سال‌هاست دور از ایران زندگی می‌کند، به تازگی به بهانه انتشار تازه‌ترین تألیفش «با چشمانم می‌اندیشم: تئاتر تصویری رابرت ویلسون» که در آن به بررسی تحلیلی آثار رابرت باب ویلسون، کارگردان مشهور و تأثیرگذار آمریکایی تئاتر و خالق نمایش‌هایی مانند «پادشاه اسپانیا»، «زندگی و زمانه زیگموند فروید»، «کا مائوتن و تراس کاردینا»، «زندگی و زمانه جوزف استالین»، «سخنرانی درباره هیچ» و «نامه‌ای به ملکه ویکتوریا» پرداخته است. به ایران آمد.

لازمه موسیقی در زندگی تو چه بود که در نوجوانی سراغ استاد سروسناتی و در جوانی نزد استاد محمد نوری رفتی؟ آیا هنر در شاخه موسیقی را می‌توان نخستین پیوند تو با هنر به حساب آورد؟

از دوران کودکی تا نوجوانی، از گونه‌ای از دیسلبکسیا یا اختلال گفتاری نسبتا شدید رنج می‌بردم و درعین‌حال توانایی آواز را در خود احساس می‌کردم. البته بعدها دریافتم که دیسلبکسیا من با چپ‌دستی من در ارتباط بوده است. طبق تحقیقات نوین، بسیاری از چپ‌دست‌ها دچار گونه‌ای از اختلال گفتاری یا نوشتاری هستند... بنابراین، در اوایل نوجوانی، شروع کردم به پیاده‌کردن اشعار قطعات آوازی‌ای که پیش از آن فقط گوش می‌کردم و هرروز به شکل پیوسته در جنگل‌های سرخ‌حصار تمرینشان کردم. درواقع تمرین آواز و تمرین‌های بیانی ابداعی خودم را ابزاری قرار دادم برای رفع تدریجی اختلال گفتاری‌ام. از اینجا بود که موسیقی وارد زندگی من شد. حتی وقتی برای شاگردی، نزد استاد سروسناتی حاضر شدم، هنوز به مشکلات گفتاری‌ام کاملا فائق نیامده بودم...

رمانی که به انگلیسی در نوجوانی آغاز کردی چه بود و چه شد؟ چرا به انگلیسی؟ رمان نویسی را ادامه می‌دهی؟

نام آن رمان The Doghouse است که همچنان با آن کنار می‌روم و فکر می‌کنم تا یکی، دو سال دیگر مهبای انتشار شود. به این دلیل آن را به انگلیسی نوشته‌ام که حتم داشتم و دارم با وضعیتی که ادبیات ما به‌لحاظ ممیزی دچارش است، به انتشار نخواهد رسید، مانند نمایش نامه‌هایم که هشت سال است در ارشاد مانده. این رمان از سه روایت در سه کشور تشکیل شده که به‌تدریج نقاط پیوندشان آشکار می‌شود و به استنتاجی واحد می‌رسد. باوجود تلاش نویسنده اثر که در دنیای رمان، حضوری تاسع‌پار در سه کشور دارد و برای مهار شخصیت‌ها و به‌پیش‌بردن قصه به دلخواه خویش تلاش می‌کند، آدم‌های رمان سرکشی می‌کنند، در برابر او می‌ایستند و داستان را آن‌طور که می‌خواهند پیش می‌برند و به آخر می‌رسانند. توضیحات بیشتر را می‌گذارم که خود رمان بدهد...

اختلال گفتاری تو با مقوله زبان از کجا آغاز شد؟

اختلال گفتاری من، مرا متوجه اهمیت پدیداری به نام زبان کرد. یادم هست که در دوران دبستان، من به اندازه سایر دانش آموزان، توان سخنوری نداشتم و در بسیاری از موارد، وقتی معلم پرسشی را مطرح می‌کرد، از سوی من بی‌پاسخ می‌ماند و گاه، کار به تمسخر و اخراج از کلاس می‌انجامید. به‌تدریج وارد‌حل را یافتم. پاسخ پرسش‌ها را به‌سرعت می‌نوشت‌م و به معلم نشان می‌دادم. البته فقط بعضی از معلم‌هایم از این روش استقبال کردند. مسئله مهم این بود که نوشتن و زبان از همین دوران برای من به یک وسیله ارتباطی و حیاتی تبدیل شد. آموختن زبان انگلیسی از ۱۱، ۱۲ سالگی هم یکی دیگر از ریشه‌های ارتباط من با مقوله زبان بود.

داستان شیرین ورودت به تئاتر شهر را برپایان بازگو کن؛ داستان ورودت به جهان نمایش.

من کاملا اتفاقی وارد تئاتر شدم. در نیروی هوایی سرباز بودم. سرویس‌مان هرروز از جلوساختمان کردی با سمون‌های بلند رد می‌شد. از روی کنج‌کاوای یک روز در چهارراه ولیعصر پیاده و وارد تئاتر شهر شدم. با اصرار زیاد، جناب آقای منصور خلج مرا در کتابخانه تئاتر شهر ثبت‌نام کردند و به موازات مطالعه فشرده اکثر منابع آن کتابخانه (البته اکثرشان را پیش‌تر خوانده بودم)، ترجمه کمدی‌های یونان و روم باستان را آغاز کردم؛ کاری که از سال‌ها قبل، دغدغه‌اش را داشتم. البته ناگفته نماند که در اوایل دوران سربازی، اولین نمایش‌نامه‌ام را با عنوان گنوماث نوشته بودم، بی‌آنکه نمایش‌نامه‌های متعددی خوانده باشم.

ترجمه می‌کنی، نمایش‌نامه می‌نویسی، رمان و قصه و شعر نوشته‌ای؛ بیوگرافی تو چند هزار کلمه است. شب‌ها را هم کار می‌کنی؟ یعنی ۲۴ ساعت برای تو تعریف ۲۴ ساعت کامل دارد؟ کدام از اینها مسئله اصلی‌ توست؟ تفکیک‌شدنی‌اند؟

نوشتن را از رمان‌نویسی و شعر شروع کردم. نمایش‌نامه‌نویسی من هم به شکل جدی از ترجمه آثار نمایشی آغاز شد. اگرچه پیش از آن هم نمایش‌نامه می‌نوشت‌م و تجربه می‌کردم. با گذر زمان و به توصیه استاد رادی، از حجم ترجمه‌کاستم و نمایش‌نامه‌نویسی را پیشه کردم. البته هرگز ترجمه نمایش‌نامه را رها نخواهم کرد، چون برایم حکم کلاس درس و پژوهش را دارد.

در سال‌های آغازین فعالیت حرفه‌ای‌ام، شب‌ها هم کار می‌کردم. گاهی اوقات روزانه پنج یا شش ساعت می‌خوانیدم یا حتی کمتر. یادم هست که برای ترجمه مجموعه آثار آریستوفان، دو سال، روزانه ۱۸ ساعت کار می‌کردم، اگرچه این کار فشرده و بلندمدت سلامتی‌ام را به خطر انداخته بود. پس از یکی، دو

هفته استراحت اجباری، دوباره پروژه مجموعه آثار پلوتوس را به همان ترتیب شروع کردم. البته از حدود هفت سال پیش تا به امروز، خواب شب و ورزش به بخش مهمی از زندگی‌ام تبدیل شده است.

چرا شد که در آغازین ترجمه‌ها به سراغ آثار یونان باستان رفتی؟

قصه داشتم یکی‌یکی، آثار درام‌نویسان مهم جهان را به شکل مجموعه آثار به فارسی برگردانم، البته به غیر از آنهایی که ترجمه قابل‌قبولی شده بودند. آثار متعلق به یونان و روم باستان حلقه‌هایی از این زنجیره بود.

لا تو بزرگ‌ترین و به‌زعم من، مهم‌ترین برگرداننده آثار نمایشی پس از انقلاب هستی. ملک انتخاب یک اثر برای ترجمه برای تو چیست؟ چه نوری، چه نمایش‌نامه؟ اصلا چرا هنوز ترجمه می‌کنی. وقتی خودت نویسنده‌ای و خوب هم می‌نویسی؟ رسانی برای خودت قانلی؟

معتمد که مترجم ادبی نمی‌تواند و نباید صرفا در فکر اجرای هرچه سریع‌تر و جنجالی‌تر ترجمه‌هایش باشد. وظیفه اصلی یک مترجم ادبی، فرهنگ‌سازی و یاری‌رساندن به پدیدار فرهنگ‌پذیری است، درست مانند یک نویسنده یا حتی شاید فراتر. اگر درام‌های مهم جهان به وسیله مترجمانی مانند آخوندزاده و... به فارسی ترجمه نمی‌شدند، آیا بزرگان نمایش‌نامه‌نویسی این مرز و بوم، متولد می‌شدند؟ نخستین تراژدی‌نویس انگلیسی‌زبان، جورج فارگوکار، هم با خواندن ترجمه‌هایی از درام یونان و روم باستان، متولد شد و قد کشید... غیر از فرهنگ‌هایی مانند یونان، روم و هند که با توجه به مدارک موجود برای نخستین‌بار نمایش‌نامه تولید کردند، بقیه فرهنگ‌ها به یاری ترجمه، نمایش‌نامه‌نویسی را آموختند و بومی‌سازی‌اش کردند...؛ بنابراین به موازات نوشتن، به‌ویژه نمایش‌نامه‌نویسی، من ترجمه را تا پایان عمر ادامه خواهم داد؛ چراکه به کمک ترجمه است که نمایش‌نامه‌نویسان ایرانی می‌توانند با جریانات مهم نمایش‌نامه‌نویسی آشنا شوند و سپس، آثار بومی خلاقانه‌ای را عرضه کنند...

لا در زمینه فن بیان دو کتاب دارید؛ یکی ترجمه و دیگری تألیف که دومی به اعتقاد من بی‌بدیل است. نه‌فقط در تألیفات موجود بلکه در هرچه به‌عنوان متد کاری تنفس و تربیت صدا و بیان به چشم آمده. چطور سراغ این مبحث رفتی؟ در امتداد تمرینات شخصی‌ات بر صدا و آواز بود؟

بله، من آن کتاب نتیجه کارگاه دوسالانه بیانی بود که برگزار کردم و پس از چکش‌کاری‌های دقیق، توانستم به متدی یکدست و بر پایه تنفس، شعر، دیالوگ، نُت، آوا و یوگا دست پیدا کنم. آواز کلاسیک هم که از دوران جوانی و تغییر صدا در پی آن بوم و به دست توانای استادان محمد نوری و علیرضا شفق‌نژاد در من به غایت جدیت یافت، در تألیف کتاب بیان و تمرینات عملی نقش بسزایی داشت. این کتاب را درحال‌حاضر به توصیه همکاران انگلیسی‌زبانم به انگلیسی ترجمه می‌کنم.

چندسالی هست که پژوهش درباره تئاتر تصویری و آوانگاردیسم را آغاز کرده‌ام. دلیل اصلی این گرایش در من، علایق شخصی است، اگرچه با سفر اخیرم به ایران متوجه گونه‌ای از سطحی‌نگری و بخته‌خواری فرمالیستی در تئاتر شدم که شاید با پژوهش‌هایی از این دست، بتوان به عبور آن از این بحران یاری رساند

لا شاگردی استادی مانند اکبر رادی برای تو چه دستاوردهایی داشت؟

در سالیان، نشست‌های دوستانه‌ای که با استاد رادی داشتم، به‌تدریج شکل کلاس درس به خود گرفت. همیشه به من، مطالعه و مراقبه را توصیه می‌کردند. نوشته‌هایم را در آن خلوت‌های طولانی و عمیق پرباشن می‌خواندم و ایشان با موشکافی بی‌ظیر، موقعیت‌های دراماتیک، شخصیت‌ها، دیالوگ‌ها و درهم‌تنیدگی ساختار و محتوا را نقد و اصلاح می‌کردند. یادداشت‌های دست‌نویس ایشان را درباره نمایش‌نامه «ستاره‌های دارچینی» هنوز در آرشیو خصوصی‌ام دارم و گهگاه به آن رجوع می‌کنم... یادم هست که حین مطالعه آثار ملاصدرا به تعریفی از گونه‌ای از حرکت در آثار او برخورد کردم: حرکت مستدیره یا همان حرکت دَوَرانی در تئوری‌های زبان‌شناسی مدرن و پست‌مدرن. تلاش کردم این گونه از حرکت را در نمایش‌نامه‌نویسی‌ام به کار بگیرم و استاد رادی با ذوق تمام، این ایده را تأیید کردند و ساعت‌ها و بارها درباره‌اش تبادل نظر داشتیم. می‌گفتند که از پشت شیشه‌ها و خامنه‌چ و مهتابی، بر پایه همین ساختار بسط‌یابنده دَوَرانی خلق شده است...

لا امروز در قیاس با دیدگاه امروزت راجع به نمایش‌نامه‌نویسی، چقدر رادی را در کارش موفق می‌دانی؟

من رادی را بزرگ‌ترین نمایش‌نامه‌نویس دوران خودش در حیطه رئالیسم می‌دانم؛ اگرچه آثار یابانی و نیمه‌تمامش به فضای فرارئالیسم قدم گذاشته بود. او یکی از مهم‌ترین حلقه‌های زنجیره درام‌نویسی ایران‌زمین است و نسل‌های جوان بسپار می‌توانند از او بیاموزند...

لا از چه وقت از رادی عبور کردی؟ از زمان رفتن از ایران؟ تا کجا پیش رفته‌ای؟ هنوز به قصه‌گویی در نمایش‌نامه‌نویسی باور داری؟

واقعیت این است که توصیه خود رادی بود که نمایش‌نامه‌نویسی او را تکرار نکنم. در همان دوره هم رادی به سویه متفاوت من در نمایش‌نامه‌نویسی اشاره داشت. البته پس از هجرت به یونان، سرزمین محبوبم، با آشنایی بیشتر من با نمایش‌نامه‌نویسان معاصر مانند پام گُن، سارا اَکین، لندفورد ویلسن و... به‌تدریج رنگ‌ها و نقش‌های دیگری مانند مینی‌مالیسم، در نوشتن من از جمله نمایش‌نامه‌نویسی و شعر پیدا شد؛ اگرچه با همه این دگرگونی‌ها هنوز به

تئاتر

گفت‌وگو با رضا شیرمرز درباره تئاتر کتاب «با چشم‌هایم می‌اندیشم» و دیگر فعالیت‌هایش

کارنویسنده شناسایی زخم‌هاست

شرق: این روزها اهل تئاتر کشورمان دارند آثار درخورتاملی را به صحنه می‌آورند. علیرضا کوشک‌جلالی در کلن نمایشی درباره مظلومیت مردمان فلسطین را به صحنه می‌برد و در تهران نیز پارسا پیروفر براساس داستان‌های کوتاه چخوف و حسین کیانی نیز نمایش همسایه آقا را به صورت دواجرانی در تالار باران به صحنه می‌برد. علیرضا کوشک‌جلالی از اجرای نمایش من نفرت نمی‌ورزم، در شهر کلن آلمان خبرداد. این کارگردان و نمایش‌نامه‌نویس به ایران‌تئاتر گفت: این نمایش براساس زندگی دکتر ابوالعیش است که سه بار نامزد جایزه صلح نوبل شده است. وی افزود: اجرای اول این نمایش دوم سپتامبر ۲۰۱۶ (۱۲ شهریور) در تئاتر تیر روت شهر کلن و اجراهای بعدی سوم، نهم و دهم سپتامبر (۱۳، ۱۹ و ۲۰ شهریور) است.این نمایش پنجم و ششم اکتبر (۱۴ و ۱۵ مهر) بیست‌ونهم و سی‌ام نوامبر (۹ و ۱۰ آذر)، نهم و دهم دسامبر (۱۹ و ۲۰ آذر) نیز اجرا می‌شود.تمام اجراهای نمایش ساعت ۲۰:۳۰ در تئاتر تیر روت شهر کلن است.در توضیحات این نمایش آمده است: دکتر عزالدین ابوالعیش در سال ۲۰۰۹ در بی حلات اسرائیل به غزه، سه دختر و یک برادرزاده خود را از دست داد، ولی هیچ‌گاه اجازه نداد نفرت جسم و روحش را در بر بگیرد و شعارش، در این دوران وافسا که هرکس به طریقی «تفر» را به حراج گذاشته، کتاب زندگی‌اش شد: شعاری که خوشبختانه با وجود تمام فجاج این دوران، با قدرت تمام بر زبان ملاله یوسف زی (برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۱۴) که بی‌رحمانه قربانی خشونتی سهمگین شد بود، نیز جاری شد. اگر می‌خواهیم به جنگ پایان دهیم، به جای اسلحه، کتاب، به جای تانک، قلم و به جای سرباز، معلم بفرستید. ملاله یوسف زی پاکستانی به دلیل تلاش‌هایش برای ارتقای سطح تحصیلات بانوان در پاکستان برای این جایزه برگزیده شده است. او جوان‌ترین فردی است که برنده جایزه نوبل شده است.در سال ۲۰۱۵ نیز آنتون لیریز پس از اینکه همسر و مادر پسر ۱۵ماهه‌اش را در پاریس بر اثر زور نیروهای داعش از دست داد، کنای نوشت که قلب میلیون‌ها انسان را لرزاند: «تفر مرا نخواهید دید!».

آری، گویی پیام ابوالعیش به گوش قربانیان که پتانسیل جلداندن را به حد زیادی در خود دارند، نیز رسیده است. این دایره شیطان‌انقزام، روزی باید گسسته شود.من نفرت نمی‌ورزم، نوشته عزالدین ابوالعیش، کاری از گروه تئاتر علی جلالی آتسامل/کلن است. عوامل نمایش به کارگردانی علیرضا کوشک‌جلالی، تنظیم برای صحنه زیلویا آرم بروستر و ارنست کونراک، بازیگران میشل مورکن نمی‌ورزم، طراح صحنه پتر بوسمن، دراماتورژ علیرضا کوشک‌جلالی و هومن جلالی، ویدئوپروژکشن روبا قریشنی، دستیار کارگردان زویا قریشنی، دستیاران سينا فیض و سارا صیادی و تبلیغات نیکول شرایر هستند.

پیش‌فروش ماتریوشکای پارسا پیروفر

پیش‌فروش بلیت‌های هفته اول اجرای نمایش «ماتریوشکا» به کارگردانی پارسا پیروفر آغاز شد. به گزارش خبرنگار مهر، پارسا پیروفر که تاکنون کارگردانی تئاترهای «هنر» نوشته یاسمینا رضا، «گلن گری گلن راس» اثر دیوید ممت، «سنگ‌ها در جیب‌هایش» نوشته مری جونز و «بر پهنه دریا» اثر آلامویر موروز را در کارنامه خود دارد، دراماتورژ «ماتریوشکا» را از پانزدهم شهریورماه در سالن ناظرزاده‌گرمانی تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه می‌برد. نمایش «ماتریوشکا» براساس هشت داستان کوتاه آنتون چخوف به وسیله پارسا پیروفر نوشته شده است. پارسا پیروفر به‌تنهایی ایفاگر تمام شخصیت‌های هر هشت ایپیزود این اثر نمایشی است. این تئاتر از تاریخ ۱۵ شهریورماه تا ۱۶ مهرماه ۹۵ هر شب ساعت ۱۸:۳۰ در سالن ناظرزاده‌گرمانی تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه می‌رود.

چرا از ایران رفتی؟ آیا شش سال سفر و اقامت تو در یونان، به معنای چیزی شبیه به مهاجرت است؟

برای ادامه تحصیل در رشته تاتر به یونان رفتم، ولی آزادی و حرمت، دو خصیصه اصلی این‌گونه جوامع است که یک نویسنده یا هنرمند برای خلق و فرهنگ‌سازی آزاد و عمیق به آن نیازمند است.

لا در یونان چه می‌کنی؟ منظورم مروری است کوتاه بر ورودت به دانشگاه آتن تا به امروز، در همه حوزه‌ها.

تحصیل می‌کنم. نمایش‌نامه و ترانه و مقاله می‌نویسم، از میان چهار نمایش‌نامه‌ای که به انگلیسی نوشت‌م، دو نمایش‌نامه با عناوین مهاجران و گوشه‌های مرگ به یونانی ترجمه شده‌اند و در شرف اجرا هستند... در زمینه موسیقی هم فعالیت‌هایی داشتم‌ام، مثلا با یک گروه جَز به‌عنوان ترانه‌سرا به زبان انگلیسی همکاری می‌کنم...

لا ارتباط با سایر کشورهای دارای فرهنگ تئاتری چگونه است؟

عضو کانون نمایش‌ام‌نویسان آمریکا، انجمن قلم آمریکا و مؤسسه سلطنتی زبان‌شناسان انگلستان هستم و برای مجله‌های تخصصی آنها مطلب ادبی می‌نویسم. برای اجرای نمایش در کشورهای انگلیسی زبان هم برنامه‌هایی دارم...

لا به زبان‌هایی غیر از فارسی می‌نویسی، چه نوع تجربه‌ای است؟

وقتی به انگلیسی نمایش‌نامه، رمان، شعر و مقاله می‌نویسم، از زبان‌آوری‌هایی که در زبان فارسی دچارشان بوده‌ام فاصله می‌گیرم و به زبان شسته‌رفته‌تری دست می‌یابم.

لا رابرت ویلسون؛ نامی که در ایران هنوز هم درست شناخته نشده. چطور شد که به سرگ ویلسون رفتی؟

چندسالی هست که پژوهش درباره تئاتر تصویری و آوانگاردیسم را آغاز کرده‌ام. دلیل اصلی این گرایش در من، علایق شخصی است، اگرچه با سفر اخیرم به ایران متوجه گونه‌ای از سطحی‌نگری و بخته‌خواری فرمالیستی در تئاتر شدم که شاید با پژوهش‌هایی از این دست، بتوان به عبور آن از این بحران یاری رساند.

لا کتابی که امروز از نشر قطره به نام «با چشم‌هایم می‌اندیشم» درباره ویلسون آمده، از کجا آغاز شد؟ چطور گردآوری و تألیف شد و اصلا چرا دست به چنین کاره‌های زدی؟

این کتاب درواقع اولین پژوهش من درباره تئاتر تصویری است که دو سال طول کشید و خوشبختانه با استقبال مخاطبان روبه‌رو شده است؛ یعنی تئاتر‌های جوان مشتاق آثاری از این دست هستند...

لا آخرین کارهایی که در دست انجام داری چه هستند؟

دو نمایش‌نامه «سونامی» و «جُحِّق» را بازنویسی می‌کنم؛ اثری پژوهشی با عنوان «تئوری‌های تئاتر» را به پایان می‌برم، ترانه‌های جدیدی را برای گروه جَز به سرپرستی آنتونیوز لادوپولوس را چکش‌کاری نهایی می‌کنم، آثار ارسطو را از یونانی به فارسی برمی‌گردانم، مجموعه نمایش‌نامه‌ای را در دست ترجمه دارم و مقالاتی برای مجله لینگویست می‌نویسم. همچنین خودم را برای چند پروژه در زمینه آواز کلاسیک آماده می‌کنم...

لا من از طرف گروه «ناگهان» از تو بافتاختر دعوت به همکاری رسمی و عضویت در گروه‌مان را کردم؛ هرچند در این سال‌ها، پیوسته این همکاری بوده است، پس تو هنوز پابند سرزمین مادری هستی. بگو قصد داری چه کنی؟ کجا و به‌دینال چه خواهی رفت؟

من هم بافتاختر از این دعوت مهربانانه استقبال کردم. امیدوارم شایستگی این را داشته باشم تا چیزی به این گروه بیفزایم و نیز به تئاتر این سرزمین. در کنار ادامه فعالیت‌م در ایران، به فعالیت‌هایم، تئاتر و موسیقی، در خارج از ایران نیز ادامه خواهم داد...

دریچه

اجرای تئاتر در شهرویر کوشک جلالی در کلن پیروفر در تهران

شرق: این روزها اهل تئاتر کشورمان دارند آثار درخورتاملی را به صحنه می‌آورند. علیرضا کوشک‌جلالی در کلن نمایشی درباره مظلومیت مردمان فلسطین را به صحنه می‌برد و در تهران نیز پارسا پیروفر براساس داستان‌های کوتاه چخوف و حسین کیانی نیز نمایش همسایه آقا را به صورت دواجرانی در تالار باران به صحنه می‌برد. علیرضا کوشک‌جلالی از اجرای نمایش من نفرت نمی‌ورزم، در شهر کلن آلمان خبرداد. این کارگردان و نمایش‌نامه‌نویس به ایران‌تئاتر گفت: این نمایش براساس زندگی دکتر ابوالعیش است که سه بار نامزد جایزه صلح نوبل شده است. وی افزود: اجرای اول این نمایش دوم سپتامبر ۲۰۱۶ (۱۲ شهریور) در تئاتر تیر روت شهر کلن و اجراهای بعدی سوم، نهم و دهم سپتامبر (۱۳، ۱۹ و ۲۰ شهریور) است.این نمایش پنجم و ششم اکتبر (۱۴ و ۱۵ مهر) بیست‌ونهم و سی‌ام نوامبر (۹ و ۱۰ آذر)، نهم و دهم دسامبر (۱۹ و ۲۰ آذر) نیز اجرا می‌شود.تمام اجراهای نمایش ساعت ۲۰:۳۰ در تئاتر تیر روت شهر کلن است.در توضیحات این نمایش آمده است: دکتر عزالدین ابوالعیش در سال ۲۰۰۹ در بی حلات اسرائیل به غزه، سه دختر و یک برادرزاده خود را از دست داد، ولی هیچ‌گاه اجازه نداد نفرت جسم و روحش را در بر بگیرد و شعارش، در این دوران وافسا که هرکس به طریقی «تفر» را به حراج گذاشته، کتاب زندگی‌اش شد: شعاری که خوشبختانه با وجود تمام فجاج این دوران، با قدرت تمام بر زبان ملاله یوسف زی (برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۱۴) که بی‌رحمانه قربانی خشونتی سهمگین شد بود، نیز جاری شد. اگر می‌خواهیم به جنگ پایان دهیم، به جای اسلحه، کتاب، به جای تانک، قلم و به جای سرباز، معلم بفرستید. ملاله یوسف زی پاکستانی به دلیل تلاش‌هایش برای ارتقای سطح تحصیلات بانوان در پاکستان برای این جایزه برگزیده شده است. او جوان‌ترین فردی است که برنده جایزه نوبل شده است.در سال ۲۰۱۵ نیز آنتون لیریز پس از اینکه همسر و مادر پسر ۱۵ماهه‌اش را در پاریس بر اثر زور نیروهای داعش از دست داد، کنای نوشت که قلب میلیون‌ها انسان را لرزاند: «تفر مرا نخواهید دید!».

آری، گویی پیام ابوالعیش به گوش قربانیان که پتانسیل جلداندن را به حد زیادی در خود دارند، نیز رسیده است. این دایره شیطان‌انقزام، روزی باید گسسته شود.من نفرت نمی‌ورزم، نوشته عزالدین ابوالعیش، کاری از گروه تئاتر علی جلالی آتسامل/کلن است. عوامل نمایش به کارگردانی علیرضا کوشک‌جلالی، تنظیم برای صحنه زیلویا آرم بروستر و ارنست کونراک، بازیگران میشل مورکن نمی‌ورزم، طراح صحنه پتر بوسمن، دراماتورژ علیرضا کوشک‌جلالی و هومن جلالی، ویدئوپروژکشن روبا قریشنی، دستیار کارگردان زویا قریشنی، دستیاران سينا فیض و سارا صیادی و تبلیغات نیکول شرایر هستند.

پیش‌فروش ماتریوشکای پارسا پیروفر

پیش‌فروش بلیت‌های هفته اول اجرای نمایش «ماتریوشکا» به کارگردانی پارسا پیروفر آغاز شد. به گزارش خبرنگار مهر، پارسا پیروفر که تاکنون کارگردانی تئاترهای «هنر» نوشته یاسمینا رضا، «گلن گری گلن راس» اثر دیوید ممت، «سنگ‌ها در جیب‌هایش» نوشته مری جونز و «بر پهنه دریا» اثر آلامویر موروز را در کارنامه خود دارد، دراماتورژ «ماتریوشکا» را از پانزدهم شهریورماه در سالن ناظرزاده‌گرمانی تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه می‌برد. نمایش «ماتریوشکا» براساس هشت داستان کوتاه آنتون چخوف به وسیله پارسا پیروفر نوشته شده است. پارسا پیروفر به‌تنهایی ایفاگر تمام شخصیت‌های هر هشت ایپیزود این اثر نمایشی است. این تئاتر از تاریخ ۱۵ شهریورماه تا ۱۶ مهرماه ۹۵ هر شب ساعت ۱۸:۳۰ در سالن ناظرزاده‌گرمانی تماشاخانه ایرانشهر روی صحنه می‌رود.

روى صحنه روزگار سپرى شده «سياه»



احمد طالبی‌نژاد

گاهی فکر می‌کنم این‌همه تلاش برای سر پا نگه‌داشتن نمایش سیاه‌بازی، چه سودی دارد وقتی که دورانش سپری شده و با انواع حمایت‌ها به مثابه چوب زیر بغل نمی‌توان این سبک نمایشی را زنده نگه داشت؟ وقتی در سی‌ام فروردین ۱۳۹۲ سعیدی افشار یکی از نام‌دارترین و از جهاتی بهترین بازیگر نقش سیاه درگذشت، در مراسم تودیع‌اش که در محوطه تالار وحدت برگزار شد، تعداد مشایعت‌کنندگان از ۳۰، ۳۰ نفر تجاوز نمی‌کرد، این باور در من تقویت شد که این یعنی یک پایان ترازیک برای نوعی از نمایش سنتی که بدیل‌های امروزی‌اش همچون نمایش‌های طنز شبانه تلویزیونی و فیلم‌های شبه‌کمدی‌ای که فقط محل عرضه‌شان سوپرمارکت‌هاست که همراه با تخم‌مرغ و کره و مربا به مشتریانی که برای یک لحظه شادمانی، لاله می‌زنند، جایش را گرفته‌اند. اما راه‌های دیگری هم برای حراست از این هنر مردمی وجود دارد که برخی بلندند و برخی هم بلند نیستند. چندی پیش برای تماشای نمایشی به نام «انسانم آرزوست» کار داود فتحعلی بیگی، یکی از پایداترین فعالان عرصه نمایش‌های سنتی، دعوت شدیم و در کمال حیرت دیدم هنوز هم می‌شود از این شیوه نمایشی استفاده کرد.، قریب به ۴۰ سال پژوهش و یادگیری و تجربه‌اندوزی در قلمرو نمایش‌های آیینی – سنتی، به من آموخته است نته‌ها باید به سرچشمه نزدیک شد و از آیشخور آن بهره برد، بلکه باید از کورشدن سرچشمه‌ها جلوگیری کرد؛ چراکه تا چشمه نباشد، آبی هم نخواهد بود تا تشنگی‌مان را برطرف کنیم» و در ادامه می‌افزاید: «اگر گونه‌های اصیل نمایش آیینی / سنتی به دست فراموشی سپرده شود، براساس کدام سرمشق و الگو می‌توان نمایش ایرانی را سروسامان داد؟». معنی این حرف‌ها این است که نمایش ایرانی ناگزیر است از ظرفیت‌های نهفته در سیاه‌بازی استفاده کند تا قوام و دوام لازم را پیدا کند و این در حالی است که سالن‌های نمایشی تهران، امروزه جولانگاه انواع نمایش‌های مدرن و اولترامدرن – مثلا کارهای رضا حداد– شده‌اند. باید به دوست عزیزم فتحعلی بیگی یادآور شوم آن‌قدر که نمایش‌های غربی به‌ویژه آنهایی که در جشنواره‌ها به نمایش درمی‌آیند بر تئاتر امروز ایران اثرگذار بوده و هستند، نمایش‌های آیینی –سنتی نبوده‌اند. لابد این از تناوایی این نوع نمایش است. اما وقتی می‌شویم بهرام بیضایی آثار نمایشی و حتی سینمایی‌اش ترکیبی از سنت و مدرنیسم هستند -لابد او چیزی در این سبک می‌بیند که دیگران متوجهش نیستند. او همین چندی پیش نمایشی طولانی که رنگ‌وبوی سنتی – سیاه‌بازی داشت را در آمریکا به صحنه برد و با استقبال ایرانیان هم روبه‌رو شد.



چرایش معلوم است بیضایی همواره در سنت‌ها تجدیدنظر کرده و می‌کند و آثار پیشینش هم مشحون از همین ناووری‌ها هستند؛ از پهلوان اکبر و چهار صندوق گرفته تا کرم بزگرد و... به‌هر روی، گروه نمایشی «بنگاه شادمانی تماشا» به سرپرستی فتحعلی بیگی، از جمله کوشندگان این‌ راه پرمخافت و به تعبیر دوستی، بی‌سرانجام است. اما او می‌داند که اگر مؤلفه‌های اصلی این سبک نمایشی که عبارت‌اند از تضاد و تعارض، موضع‌گیری علیه بی‌عدالتی، تمسخر چیزهایی که ظاهرا جدی اما در عمل ناشی از بلاغت و حرص آدمی است و البته عناصر اجرایی این حضور سیاه به عنوان عنصری افشاگر را با نشانه‌هایی از زندگی امروزی جامعه در حال تحول در هم نمی‌آمیزد، بر سر او نیز همان خواهد رفت که بر سعیدی افشار رفت. اما آرزو می‌کنم عمرش دراز باد و در راهی که پیش گرفته همواره موفق باشد. او هم سواد و شناخت خوبی از این سبک دارد و هم روزگارش را خوب می‌شناسد. نمایش در سالن نسبتا کوچک تالار سنگلج که روزگاری به عنوان نخستین سالن مدرن نمایشی محل اجرای بزرگ‌ترین نمایش‌ها در عصر طلایی تئاتر ایران در دهه ۱۳۴۰ بوده، اجرا می‌شود و میدان فراخی برای حرکات موزون و میزانش‌ها ندارد؛ اما به کمک نمایش و البته سواد، توانسته است از این محدودیت‌ها به سود فعالیتش بهره بگیرد و مجموعه‌ای دوساعته از دل‌پذیرترین حرکات و کلام‌های امزه چندپهلو بیافریند و فضای سالن را غرق در شور و نشاط کند. طراحی صحنه و لباس، کار محمدحسن ناصرخت، طراحی موسیقی، آهنگ‌سازی و سرایش اشعار از هنگامه مفید که خود از خاندانی اهل نمایش‌های سنتی برخاسته و طراحی حرکات موزون شاهین علایی‌نژاد که خود یکی از زیباترین نقش‌های این نمایش را هم بازی می‌کند و البته همراهی گروهی از بازیگران جوان و قدیمی نمایش‌های سنتی، به‌ویژه داوود داداشی به نقش مهرک (سیاه)، از جمله عوامل جذابیت این نمایش است. حرکات نرم بدنی، حاضرچوایی و تسلط این بازیگر بر صحنه، از ویژگی‌هایی است که آدم را یاد استادان این فن ازجمله مهدی مصری و سعیدی افشار می‌اندازد.

راستش سال‌هاست از حضور در سالن‌های نمایشی که آثار عامه‌پسند در آنها اجرا می‌شود، پرهیز می‌کنم. وقتی وارد سالن انتظار تالار سنگلج شدم نیز حس خوبی نداشتم و خود را در آن محیط یگانه می‌دیدم؛ چون جنس تماشاگران هم با کسانی که معمولا در سالن‌های نمایشی می‌بینیم، متفاوت بود. اغلب از طبقه متوسط شهری که ممکن است بیننده جدی جم تی‌وی باشد. اما هنگام تماشای کار، خود را از همه موانع ذهنی واره‌اندم و همراه با مردم از ته دل خندیدم. چون با نمایشی روبه‌رو بودم که بی‌هیچ شیله‌وپله‌ای از دردهای زمانه می‌گفت و تلخی‌های دوروبرمان را با زبانی ساده، روان، پرکنایه و در مجموع شیرین و دوست‌داشتنی بیان می‌کرد و مگر خندانند و شادکردن مردم در این روزگار تلخ، هنر نیست؟